

تأملی در افسانهٔ غرائق

و نگاه مرحوم آیه‌الله معرفت به این موضوع

- محمدعلی سلطانی
- محقق و نویسنده

چکیده

در این مقاله، آیات پنجاه و دوم و پنجاه و سوم سورهٔ حج که از آیات پربحث است و در بین پاره‌ای از مفسران با آیات سورهٔ نجم مرتبط شمرده شده و داستان ساختگی غرائق دربارهٔ آن، مطرح شده، به بحث کشیده شده است در آغاز گزارشی از شأن نزولها مطرح و تأثیر آن در ترجمه‌ها، سپس ایرادها و پیامدهای آن بیان شده و راههای برون‌رفت ارائه‌شده از سوی مفسران، نقل و توضیح داده شده و در پایان دیدگاه حضرت آیه‌الله معرفت دربارهٔ این افسانه به طور خلاصه بیان شده است.

واژگان کلیدی: غرائق، تمنی، سنت الهی، قرائت، تلاوت.

۱. تأملی در افسانهٔ غرائق

﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی إلا إذا تمنى ألقى الشیطان فی أمنيته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم﴾ لیجعل ما یلقى الشیطان فتنة



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

لذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم و إن الظالمین لفی شقاق بعید» (حج / ۵۲-۵۳).

این دو آیه حضور خود را در بحثهای کلامی، فقهی، حدیثی، تفسیری، تاریخی و حتی سیاسی تثبیت کرده و از آیات بحث‌انگیز و جنجالی قرآن است.

دشواری این آیات، مترجمان را نیز بر آن داشته است که همواره با توجه به تفسیرها و شأن نزولها آن را ترجمه کنند که در ذیل، برخی ترجمه‌های آن را بدون تأیید خاص و یا نقد آن نقل می‌کنیم. این نقل فقط به دلیل نشان دادن نقش عوامل بیرونی در ترجمه این آیات است تا به گونه‌ای، دشواری فهم این دو آیه در تاریخ اندیشه قرآنی مسلمانان نشان داده شود.

و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است تا آنچه را که شیطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایش گرداند، و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند (فولادوند، ۱۳۷۳: ۳۳۸).

در این ترجمه واژه «امنیة» به معنای تلاوت گرفته شده و القا در تلاوت آن حضرت مطرح گشته است که بر پایه چند روایت خاصه و عامه و دیدگاه مفسران است که از سوی مفسران دیگر نقد شده است. این مطلب به تفصیل در ادامه بحث مطرح می‌شود. در ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای که متداولترین ترجمه بین مردم است، چنین آمده است:

ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم جز آنی که چون آیاتی (برای هدایت خلق) تلاوت کرد، شیطان (جنّ و انس) در آن آیات الهی دسیسه کرد؛ آنگاه خدا آنچه شیطان القا می‌کند محو و نابود می‌سازد سپس آیات خود را محکم و استوار می‌گرداند و خدا دانا (به حقایق امور) و درستکار (در نظام عالم) است. تا خدا به آن القانات شیطان، کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به مرض (نفاق و شک و کفر) و قساوت است بیازماید (و باطن آنها را پدیدار سازد) و همانا (کافران و) ستمکاران عالم، سخت در ستیزه و دشمنی دور (از حق) می‌باشند (الهی قمشه‌ای، ۱۳۷۷: ۳۳۸).

این ترجمه نیز مبتنی بر گزارشهای تفسیری است و در آن واژه «امنیة» به معنای قرائت گرفته شده است و آنچه که در بین پراوتها آمده است ناظر بر روایات، به خصوص روایت‌های شیعی است. در بین مترجمان کهن، مرحوم عقیق نیشابوری سورآبادی آیات مزبور را چنین ترجمه کرده است:

و نفرستادیم پیش از تو هیچ پیغامبری و نه هیچ بزرگواری که نه چون بر خوانندی در او گندی دیو در خواندن او، پس بپردی خدای آنچه در افکنده دیو، سپس درست کند خدای آیات خویش را؛ و خدا داناست حکم کننده. تا کند آنچه در او گنده بود دیو، سبب فتنه‌ای مر آن کسهایی که در دل‌های ایشان باشد بیماری و آنها که سخت و سیاه بود دل‌های ایشان، و به درستی که بیدادگران در خلاف‌اند دور (عقیق نیشابوری، ۱۳۸۴: ۳۳۸).

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این ترجمه نیز «امنیة» به همان معنای خواندن و تلاوت گرفته شده است و تحت تأثیر تفسیرها و روایات و قصه‌هایی است که در این خصوص نقل شده است. در بین مترجمان جدید آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی، ترجمه‌ای ارائه کرده است که به نظر می‌رسد به مقصود آیه نزدیکتر است و کمتر تحت تأثیر روایتها و قصه‌ها قرار گرفته است. وی ترجمه دو آیه مزبور را چنین آورده است:

هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می‌ریخت)، شیطان القاناتی در آن می‌کرد؛ اما خداوند القانات شیطان را از میان می‌برد سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید؛ و خداوند علیم و حکیم است. هدف این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی قرار دهد برای آنها که در دل‌هایشان بیماری است و آنها سنگدلند؛ و ظالمان در عداوت شدید دور از حق قرار گرفته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ۳۳۸).

این ترجمه به گونه‌ای است که کمتر تحت تأثیر گزارشهای تاریخی قرار گرفته است و از ایرادها و اشکالهایی که از سوی متکلمان و محققان بر تفسیر متداول وارد شده، دور مانده است.

این چند نقل را از آن روی آوردیم که تأثیر یک داستان ساختگی را تا حدودی در ترجمه‌های متداول قرآن نشان بدهیم. اما هدف از این نگارش، نقد و بررسی ترجمه‌ها نیست که خود جای بحث دیگری دارد.

اکنون به اصل بحث می‌پردازیم و گزارش مفسران را در مورد شأن نزول این آیات می‌آوریم تا اشکالات ناشی از این شأن نزول غیر دقیق روشن گردد.

شأن نزول آیات و گزارش مفسران

در شأن نزول این آیات چندین قصه نقل شده که هر چند از نظر محتوا نزدیک به هم هستند، جریان حادثه در هر کدام از نقلها فرق می‌کند. در یکی از شأن نزولها آمده است که:

رسول خدا ﷺ در یکی از مجالس قریش که جمع بسیاری در آن حضور داشت، نشسته بود. در آن روز آرزو کرد که از سوی خداوند چیزی فرود نیاید که موجب تنفر آنان گردد. خداوند این آیه را بر وی فرو فرستاد که: ﴿و النجم إذا هوى...﴾ وقتی که پیامبر ﷺ به خواندن این آیه رسید که: ﴿أفرأيتم اللات والعزى و مناة الثالثة الأخرى﴾ شیطان دو عبارت بر زبان پیامبر ﷺ القا کرد که عبارت بودند از: ﴿تلك الغرائق العلى و إن شفاعتهن لترجى﴾. پیامبر ﷺ به خواندن سوره ادامه داد و در پایان به سجده افتاد. همگی حاضران به سجده افتادند. ولید بن مغیره که پیرمرد بود و نمی‌توانست سجده کند، مثنی خاک برداشت و به پیشانی خودش نزدیک کرد و بدان سجده نمود و همگی به گفته پیامبر ﷺ خشنود گشتند و گفتند: ما می‌دانیم که خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و او همانی است که می‌آفریند و روزی می‌دهد، اما خدایان ما هم نزد او برای ما شفاعت می‌کنند؛ زیرا برای خدایان ما هم سهمی قرار دادی، بنابراین، ما همراه شما هستیم.

این گزارش را محمد بن قیس و محمد بن کعب قرظی نقل کرده‌اند. این دو در ادامه گزارش گفته‌اند:

وقتی شب شد جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و تمام سوره را به پیامبر عرضه داشت و وقتی به دو عبارتی که شیطان القا کرده بود رسید، گفت: این دو عبارت را من نگفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا به خدا افترا بسته‌ام و چیزی را که نگفتم، گفته‌ام؟ خداوند متعال این آیه را به پیامبر ﷺ فرو فرستاد که: ﴿و إن كادوا ليفتنوك عن الذى أوحينا إليك لتفتري علينا غيره... ثم لاتجد لك علينا نصيراً﴾ (اسراء/ ۷۳ و ۷۵). پیامبر ﷺ پس از آن همواره اندوهگین بود تا آنکه خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي...﴾ (حج/ ۵۲). وقتی خبر این داستان به مهاجران ساکن حبشه رسید، پنداشتند که همه مکيان مسلمان گشته‌اند و به سوی

خویشان خود برگشتند و گفتند: اینان دوستان ما هستند، اما وقتی که خداوند القائات شیطان را نسخ کرد، دیدند که قریشیان برگشته‌اند (طبری، ۱۴۱۵: ۱۷/۲۴۴).

طبری برای این دو آیه شأن نزول دیگری هم نقل می‌کند. در این شأن نزول که آن را از زبان ابوالعاليه نقل کرده می‌آورد:

قریش به پیامبر ﷺ گفتند: همشنان تو اکنون بردگان فلان قبیله و یا موالیان فلان قبیله هستید. اگر چیزی درباره خدایان ما بگویی با تو همشنان می‌شویم و زمانی که اشراف عرب نزد تو آمدند و دیدند که همشنان تو اشراف قومت هستند به تو علاقه‌مندتر می‌شوند. در نتیجه این پیشنهاد، شیطان به دل او القا کرد، وقتی این آیه نازل شده که: ﴿أفرأيتم اللات و العزى و مناة الثالثة الأخرى﴾ شیطان چنین بر زبان او جاری ساخت که: ﴿تلك الغرائق العلى و شفاعتهن لترجى، مثلهن لا ينسى﴾. وقتی پیامبر دو آیه را خواند، به سجده افتاد و مسلمانان و مشرکان به همراه او به سجده افتادند. وقتی متوجه شد که آن جملات را شیطان بر زبانش جاری ساخته است، این حادثه برایش سنگین آمد و خداوند این آیه را فرو فرستاد که: ﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي...﴾ (همان: ۱۷/۲۴۶).

طبری در گزارش دیگری که از ابن عباس نقل می‌کند، یادآور می‌شود که این داستان به هنگامی اتفاق افتاد که پیامبر ﷺ در حال نماز بود (همان). طبری نقلهای دیگری هم آورده است که همگی به همین مضمون هستند.

در تفسیر سمرقندی ضمن نقل چند شأن نزول مشابه آنچه را که از طبری نقل کردیم، در یکی از شأن نزولها از قول مقاتل آورده است که پیامبر ﷺ در مکه نزدیک مقام ابراهیم علیه السلام سوره نجم را می‌خواند که خواب آلود گشت و این عبارت را هم خواند: ﴿تلك الغرائق العلى﴾ و زمانی که از خواندن فارغ شد به سجده افتاد و افرادی که پشت سر او بودند همگی به سجده افتادند. در این زمان بود که آیه: ﴿و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي...﴾ نازل شد (سمرقندی، بی‌تا: ۴۶۵/۲). در تفسیر ثعلبی نقلهای طبری آمده است، با این تفاوت که وی افزون بر ولید بن مغیره از سعید ابن عاص هم به عنوان یکی از پیرمردهای مشرک یاد می‌کند که نتوانست سجده کند و خاک را برداشت و به پیشانی خودش نزدیک کرد (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳۰/۷). در اسباب النزول نیشابوری نیز همین داستانها به گونه‌ای مشابه نقل شده است (واحدی

نیشابوری، ۱۳۸۸: ۳۰۸). این شأن نزولها، مشکلات و چالشهای دشواری فراروی مفسران، متکلمان و حتی فقیهان گذاشته است، اشکالاتی که بر پایه این شأن نزولها مطرح می شود عبارتند از:

۱- اعتبار قرآن خدشه دار می گردد؛ زیرا اگر امکان داشته باشد که شیطان حتی یک مورد بتواند چیزی را در قرآن وارد کند که از قرآن نیست، حتی اگر این امر برای مدتی اندک هم باشد، باز این احتمال به وجود می آید که در قرآن مواردی از این دست پیدا شود و در این صورت اصل اعتبار و حجیت قرآن زیر سؤال می رود و در هیچ موردی نمی توان به متن این کتاب به عنوان سخن خداوند استناد کرد و استدلال نمود و بازتاب آن در همه معارف دینی و از جمله در فقه می تواند ظهور داشته باشد.

۲- اگر امکان القای شیطانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد و این امکان در آیات الهی تحقق پیدا کند، هیچ کدام از سخنان و نیز سیره آن حضرت، اعتبار و حجیت لازم برای استناد احکام و فرامین الهی نخواهد داشت و از این طریق عمده ترین ابزار پس از قرآن، یعنی سنت را از دست خواهیم داد.

۳- اعتقاد به عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله با درجات مختلف، تقریباً امری اتفاقی در بین مسلمانان است و این یکی از مباحث مهم در کلام مسلمانان می باشد. در بین پاره ای از فرق اسلامی این عصمت فراگیر و شامل زندگی روزمره آن حضرت هم می شود و در بین پاره ای دیگر مختص ابلاغ رسالت الهی است و در بین بعضیها افزون بر ابلاغ رسالت شامل تفسیر رسالت هم می گردد، اما اصل عصمت آن حضرت بین مسلمانان امری اتفاقی است. اگر القای آیات را توسط شیطان بپذیریم، در آن صورت این اصل مهم کلامی زیر سؤال می رود و باور مسلمانان در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله خدشه دار می گردد.

۴- اگر این شأن نزول را بپذیریم، مفهوم آن این خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست بین سخن الهی و القای شیطان فرق بگذارد و این نتیجه، بسیار فاجعه بار خواهد بود؛ زیرا لازمه آن این خواهد بود که در مورد هر کدام از آیات قرآنی چنین تردیدی وجود داشته باشد و این یعنی عدم جواز اسناد کامل قرآن به خداوند متعال که بسیار فاجعه بار و زیان بار خواهد بود.

در هر صورت ایرادهایی از این دست، بر پذیرش این شأن نزولها مترتب خواهد بود که غیر قابل پذیرش است و نمی توان پاسخی درست برای آن یافت. مفسران از دیرباز به فکر چاره افتاده و توجیه هایی از این دست ارائه کرده اند:

الف: بعضی گفته اند که آن عبارتها را پیامبر صلی الله علیه و آله نخوانده بود، بلکه شیطان به هنگام قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبارتها را به زبان آورد و مشرکان پنداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را خوانده است و در نتیجه خوشحال گشتند (بعوی، بی تا: ۲۹۳/۲). این پاسخ شاید بتواند شماری از ایرادها را پاسخ دهد، اما ایراد عمده در جای خود همچنان باقی است؛ زیرا اگر شیطان بتواند در لابلائی قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کاری انجام دهد، به گونه ای که مشرکان بپندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبارتها را به زبان آورده است، درباره دیگر آیات قرآن نیز این احتمال داده می شود و در نتیجه اعتبار قرآن مورد تردید واقع شود.

بعضی دیگر گفته اند که این واژه ها با القای شیطان، به طور سهو و اشتباه بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری گشت، اما تثبیت نگشت و قبل از تثبیت، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از این امر آگاه ساخت (همان: ۲۹۳/۳). این پاسخ از پاسخ نخست ضعیفتر است و گویای آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را از غیر قرآن تشخیص نمی داد و بین جبرئیل و شیطان فرق نمی دید و در ارتباط با این پاسخ می توان چنین گفت که اگر اصل این موضوع ثابت گردد و به فرض که خداوند در این مورد پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه ساخته است، از کجا معلوم که در جای دیگر چنین اتفاقی نیفتاده است و خداوند هم پیامبرش را مطلع نساخته است؟

کسان دیگر گفته اند که این یک امتحان و آزمایشی بود که خداوند، توسط شیطانی به نام «ابيض» انجام داد تا پیامبر خودش و مسلمانان دیگر را بیازماید و پس از القای شیطان آن را نسخ کرد (همان). اما درباره این پاسخ باید گفت که چرا خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان را به گونه ای می آزماید که اصل سخنش در ورطه تردید و ابهام قرار گیرد؟ چه آثاری بر این آزمون مترتب است؟ و آیا از سوی فردی حکیم، قابل قبول است که آزمایشی زیانبار برای اهداف خودش مطرح کند؟ ابن عربی ضمن اشاره به شأن نزولهایی که طبری نقل کرده و اظهار شگفتی از

وی که با همه جلالت و صفای باطنی چرا چنین نقلهایی را آورده است، همه نقلها را باطل می‌شمارد و ده ایراد کلی و مهم بر محتوا و بازتاب این نقلها می‌آورد و برای حل مشکل یادآور می‌شود که قرائت کننده آن عبارتها شیطان بوده که به تقلید از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خوانده و مشرکان پنداشته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را خوانده است (ابن عربی، بی تا: ۳۰۳/۳). اما این پاسخ هم چاره‌ساز کامل نیست؛ زیرا اگر شیطان می‌توانست به گونه‌ای صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را تقلید کند که مشرکان مکه سالیان سال با پیامبر زندگی کرده و او را از نزدیک می‌شناختند و با آهنگ صدا و نوع سخن گفتن وی آشنا بودند، به اشتباه بیفتند، چرا مسلمانان در چنین دامی که شیطان قادر بود آن را فراروی افراد پهن کند، گرفتار نشوند؟

فخرالدین رازی که در تحلیل و بررسی جوانب مسئله در بین مفسران قرآن کم‌نظیر است و با ذهن نقّاد خود همه احتمالات و فروض یک مسئله را در نظر گرفته و به تحلیل آن می‌پردازد، در مورد این آیه گسترده‌ترین بحث را ارائه کرده است. وی ضمن مطرح ساختن مفاهیم گوناگون واژه «تمنی» و «القاء»، دیدگاههای مختلف را بیان می‌کند، لوازم و پیامدهای هر دیدگاه را می‌کاود، پاسخهای احتمالی آنها را مطرح می‌کند و به حق، در مطرح کردن پیامدها و نتایج دیدگاهها سخن به تمام می‌گوید، اما دیدگاهی را که خود مطرح می‌کند چندان از استحکام لازم برخوردار نیست و تقریباً به همان دشواری گرفتار می‌آید که دیگر مفسران گرفتار آمده‌اند. نقل همه تحلیل و بررسیهای فخر رازی، نه در گنجایش این مقاله است و نه ضرورتی برای آن وجود دارد و بهتر است خوانندگان به متن سخنان وی در تفسیر کبیر مراجعه کنند (فخر رازی، بی تا: ۴۸/۲۳-۴۹). اما نقل نظریه خود وی و بیان ایراد آن تهی از لطف نیست. وی می‌نویسد:

حاصل سخن آنکه غرض از این آیه، بیان این نکته است که پیامبرانی که از سوی خداوند آمده‌اند، گرچه از خطای آگاهانه معصوم هستند، اما از احتمال سهو و وسوسه شیطان در امان نیستند و شرایط آنان در این امور همچون اوضاع دیگر افراد بشر است، بنابراین فقط باید در افعالی که از روی علم انجام می‌دهند از آنان پیروی کرد و این امر محکم است (همان).

به تعبیر دیگر، آیه در صدد بیان بشری بودن پیامبر صلی الله علیه و آله است و نباید از او انتظار فرشته بودن داشت.

این نتیجه‌گیری، شبیه همان آثار و نتایجی است که بر دیگر اقوال بار می‌شود و البته از شدت و حدت آن کاسته شده است. وقتی امکان سهو بر پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات شد، دایره حجّیت و بهره‌مندی از او بسیار محدود می‌گردد و در هر سخن و کلام او و حتی در نقل سخنان خداوندی این احتمال مطرح می‌گردد که شاید در این موارد هم سهو به وجود آمده باشد و وی نه از روی علم و آگاهی، بلکه از روی سهو و اشتباه سخنی را به خداوند نسبت داده باشد. در نتیجه امر که نسبت دادن سخنی به خداوند است هیچ تفاوتی بین انتساب عمدی و خطایی وجود ندارد و تنها فرق در آثار تکلیفی آن است که در مورد عمد، کیفر وجود دارد و در سهو کیفر از آن ساقط است. بنابراین، دیدگاه فخر رازی هم مشکل را حل نمی‌کند و ایراد عمده در خصوص خدشه‌دار شدن حجّیت و وثوق به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه وحی و غیر وحی به جای خود باقی می‌ماند.

در بین مفسران شیعه نیز به این شأن نزولها اشاره شده است. مرحوم شیخ طوسی در تفسیر آیات مذکور به نقل دیدگاههای مفسران در خصوص قصه غرانیق می‌پردازد و خود هیچ اظهار نظر صریح نمی‌کند (۱۴۰۹: ۳۳۰/۷). مرحوم طبرسی در جوامع الجامع به طور گذرا به موضوع پرداخته است (۱۴۲۰: ۵۶۶/۲) اما در تفسیر مجمع البیان، با تفصیل از آن سخن گفته است. وی نخست همان شأن نزول را از ابن عباس و دیگران نقل می‌کند، سپس دیدگاه مرحوم سید مرتضی را از کتاب تنزیه الانبیاء می‌آورد که اگر این نقلها درست باشد، عبارت «تلك الغرانیق العلی» را کسانی از مشرکان که در آنجا حضور داشتند گفته‌اند و خدا آن را به شیطان نسبت داده است؛ چون از وسوسه شیطان بود. مرحوم طبرسی سخن سید مرتضی را تحسین می‌کند که بیانگر هم عقیدگی طبرسی با سید مرتضی است. طبرسی یادآور می‌شود که «الناصر للحق» از پیشوایان زیدیه هم به همین باور هست. طبرسی در بهره‌گیری از سخن سید مرتضی به همین مقدار هم بسنده نمی‌کند، بلکه دیدگاه سید را در تفسیر واژه «التمنی» و جوهری که می‌تواند در معنای آن مطرح باشد و تصریح سید

در خصوص بطلان و فساد داستانهایی که در شأن نزول از سوی مفسران آورده شده است و تنافی این قصه با عقل و نقل و نفی تحقق چنین امری از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی به صورت سهو و خطا با این استدلال که حتی اگر سهو برای پیامبر جایز هم باشد، هم آهنگ و هم وزن عبارت مزبور با دیگر آیات قبل و بعد، می‌رساند که چنین چیزی نمی‌توانست به طور سهو از کسی صادر شود و بقیه مباحثی را که سید مرتضی در تنزیه الانبیاء آورده، نقل می‌کند و در واقع طبرسی با نقل این دیدگاه، مخالفت خودش را با درستی شأن نزولها بیان می‌دارد (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۶۱/۷-۱۶۲).

در بین بعضی از مفسران شیعه، شأن نزولی نقل می‌شود که شکل داستان، گویای ساختگی بودن آن است و به نظر می‌رسد در بجهت جنگهای کلامی بین شیعیان و سنیان به وجود آمده است. در این شأن نزول این گونه مطرح می‌شود که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله در ضیافتی آرزومند بود که علی رضی الله عنه، فاطمه رضی الله عنها و حسن و حسین رضی الله عنهما همراه او می‌بودند، از قضا دو خلیفه اول وارد مجلس می‌شوند و سپس علی رضی الله عنه وارد می‌گردد و این آیات درباره این حادثه نازل می‌شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۶: ۳/۳۸۷). این قبیل قصه‌ها که در یک سوی آن علی رضی الله عنه و در سوی دیگر آن خلیفه اول و دوم و گاه سوم، آن هم به ترتیب زمانی واقع می‌شوند، قصه‌هایی است که سبک گزارش آن، گویای آن است که پس از ترتیب وقوعی خلافت در بین مسلمانان ساخته و پرداخته شده است و در دوران نزول قرآن چنین تقابلی نه وجود داشت و نه چنان ترتیبی در برخوردها لحاظ می‌شد و از همه مهمتر آنکه در دوران نزول قرآن دو خلیفه اول و دوم چندان در بین جامعه اسلامی شاخص نبودند که در هر جریان در برابر علی رضی الله عنه قرار گیرند و به طور کلی، تقابل دوران پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان و قریش، به رهبری امویان بود، نه تقابل درون گروهی در بین مسلمانان که محصول احساس نیاز به خلیفه پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و به مقدار زیادی به رقابت مهاجران و انصار برای کسب قدرت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌گشت. از این رو نمی‌توان به این شأن نزولها اعتماد کرد، گرچه این شأن نزول ایرادهای شأن نزولهای سابق را ندارد.

مرحوم طباطبایی ضمن اشاره به شأن نزولی که در منابع اهل سنت به طرق گوناگون نقل شده و حتی افرادی چون ابن حجر هم پاره‌ای از این طرق را صحیح دانسته‌اند، یادآور می‌شود که دلایل قطعی بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، متن آن گزارشها را تکذیب می‌کند و اگر حتی سند آنها صحیح هم باشد باید ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از این قبیل خطاها منزّه شمرد. وی آنگاه با تندی و حمیت خاص، انتساب چنین خطاها را که گاه تا مرحله تهمت ارتداد به پیامبر پیش می‌روند، رد کرده و آن را تقبیح می‌کند (طباطبایی، بی‌تا: ۱۴/۳۹۶).

تفسیر و تعیین مراد این آیات، نیازمند بررسی لغوی و کاربردی چند واژه در این دو آیه است که شاخصترین آن واژه «تمنی» است. آنچه که موجب این همه مشکلات گشته است، ترجمه واژه «تمنی» به تلاوت و قرائت است. بنا به گزارش لغت‌دانان، واژه تمنی گاه به معنای قرائت و تلاوت به کار می‌رود و برای این منظور به شعری استناد می‌کنند که در رثای عثمان بن عفان سروده شده است. مفسران هم برای تفسیر واژه «تمنی» به قرائت، به همین شعر استناد کرده‌اند. ابن عطیه اندلسی در ذیل تفسیر آیه مورد بحث می‌نویسد:

گروهی گفته‌اند که «تمنی» به معنای خواندن و «الأمیة» به معنای تلاوت است و سخن شاعر [حسن بن ثابت] که گفته:

«تمنی کتاب الله اول لیلۃ
آخرها لاقی حمام المقادر»

«در آغاز شب قرآن می‌خواند و در پایان آن، طوق تقدیر را ملاقات کرد» به همین معناست (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۱۳: ۴/۱۲۸).

ابن منظور «تمنی الکتاب» را به معنای خواندن و نوشتن کتاب ترجمه کرده و آیه مورد بحث را هم به همین معنا گرفته و به همان شعر استناد می‌کند و در توجیه ترجمه واژه «تمنی» به قرائت در آیات قرآنی، سخن ابواسحاق را به این شرح می‌آورد که از آن رو به تلاوت امنیه اطلاق شده است که خواننده قرآن، وقتی آیات رحمت را می‌خواند، آرزو می‌کند که آن را داشته باشد و زمانی که آیات عذاب را می‌خواند آرزومند است که خداوند وی را از آن عذاب نگه دارد (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۵/۲۹۴). چنانکه از این توجیه به دست می‌آید، کاربرد واژه «تمنی» در

قرائت، کاربردی مجازی است و در جایی که قرینه‌ای برای این کاربرد وجود داشته باشد به آن حمل می‌گردد، ولی در جایی که قرینه‌ای نباشد درست‌تر آن است که واژه را به معنای اصلی خودش به کار گرفت. چنین قرینه‌ای در آیه مورد بحث وجود ندارد، در حالی که در شعری که در رثای عثمان سروده شده است، واژه کتاب که به عنوان مفعول جمله آمده قرینه روشن برای انصراف واژه از معنای اصلی و کاربرد آن در معنای مجازی است.

اگر واژه «تمنی» و واژه «أمنیته» را در آیه مورد بحث در معنای قرائت که معنای مجازی آن است نگیریم، بخشی از ایرادهای مطرح شده در آغاز مقاله از بین می‌رود و تمام دیدگاههایی که القای شیطانی را در قرائت و تلاوت آن حضرت، چه در اصل خواندن آیه قرآن و یا خواندن آیه مزبور در نماز، می‌دانستند و در نتیجه با انبوهی از مشکلات برخورد می‌کردند، از بین خواهد رفت. اما این پایان ماجرا نیست، زیرا بعضی دیگر گرچه «تمنی و امنیته» را در معنای قرائت به کار برده‌اند، اما گفته‌اند که: پیامبر ﷺ آرزو می‌کرد که چیزی از سوی خدا نازل نشود که موجب تنفر قومش گردد و در نتیجه شیطان طبق آرزویش بر زبان او کلمات مزبور را جاری ساخت (ابن جوزی، ۱۴۰۷: ۳۰۲/۵).

در این دیدگاه «تمنی» در معنای آرزو به کار رفته است، اما «امنیه» به معنای زبان گرفته شده است و همان ایرادها باقی مانده است. فخر رازی که از نظر استقصای وجوه یک مسئله از برجستگی خاصی برخوردار است، وجوه قابل تصور در تمنی را قرائت و آرزوی قلبی آورده و در خصوص دومی می‌نویسد:

اگر تمنی را به معنای آرزوی قلبی و خواستن بگیریم، مفهوم آیه این می‌شود که هرگاه پیامبر آرزویی می‌کرد شیطان وسوسه باطل بر او می‌کرد و او را به کارهایی که سزاوار نبود فرا می‌خواند و خداوند متعال آن را نسخ و باطل می‌کرد و پیامبر را به ترک توجه به وسوسه‌های شیطان فرا می‌خواند.

فخر رازی سپس در مورد چگونگی وسوسه شیطان، چهار دیدگاه مطرح می‌کند و بعضی را رد نموده و از کنار بعضی دیگر بدون اظهار نظر رد می‌شود. این چهار دیدگاه عبارتند از:

۱- پیامبر آرزو داشت تا با یادکرد خوب از خدایان مشرکان، آنان را به خود نزدیک کند، چون علاقه‌مند بود که آنان به وی نزدیک شوند و همین آرزو موجب شد که به هنگام خواب آلودگی آن عبارتها را بگوید. فخر رازی این را باطل و خروج از دین می‌شمارد؛

۲- دیدگاه مجاهد که می‌گوید پیامبر آرزومند سرعت در نزول آیات الهی بود، ولی خداوند با آگاه ساختن وی به اینکه آیات طبق مصالح نازل می‌شود، آرزوی پیامبر را نسخ کرد؛

۳- پیامبر به هنگام نزول آیه در فکر تأویل آن بود که اگر آیه مجمل بود چگونه آن را تأویل کند و شیطان آن واژه‌ها را در جملات پیامبر القا کرد، ولی خداوند آنها را نسخ کرد؛

۴- وقتی پیامبر ﷺ آرزوی انجام کار خیری را داشت، شیطان در اندیشه او آنچه که مخالف آرزویش بود القا می‌کرد (فخر رازی، بی‌تا: ۵۰/۲۳). در بین این وجوهی که فخر رازی آورده شاید تنها وجهی که می‌توان آن را کم‌ایراد شمرد همان سخن مجاهد است. اما این وجه نیز تهی از ایراد نیست.

چنانکه ملاحظه می‌شود حتی بعضی از آنانی که تمنی را در مفهوم خودش به کار گرفته‌اند، تحت تأثیر جو حاکم بر تفسیر این آیات که زائیده شأن نزولهاست، ناخودآگاه به همان مشکلات سابق افتاده‌اند. شاید در بین مفسران، مرحوم علامه طباطبایی به مفهوم آیه بیشتر از دیگران نزدیک شده است. مرحوم طباطبایی در تفسیر آیه می‌نویسد:

معنای آیه طبق اولین معنای «تمنی» یعنی اینکه تمنی به معنای آرزوی قلبی باشد، این است که: «پیش از تو هیچ پیامبر و نبی نفرستادیم جز آنکه هرگاه آرزو می‌کرد و برای پیشرفت دین خود و روی‌آوری و ایمان مردم به دینش برنامه‌ریزی می‌کرد، شیطان در آرزوهایش القا می‌کرد و با وسوسه مردم و تشویق ستمگران و تحریک مفسدان در آن آرزوها دخالت می‌نمود و کار را بر آن پیامبر و رسول خراب می‌نمود و تلاشش را از بین می‌برد، ولی خداوند آنها را نسخ کرده و آنچه را که شیطان القا کرده بود از بین می‌برد و با موفق نمودن تلاش پیامبر و رسول و اظهار حق، آیات خودش را استوار می‌ساخت (طباطبایی، بی‌تا: ۳۹۰/۱۴).

برای فهم درست آیات مورد بحث و ارتباط و عدم ارتباط آن با آیات سوره نجم نیازمند آشنایی با فضای کلی هر کدام از دو گروه آیات هستیم، از این رو به گزارش این فضاها پرداخته و آنگاه به بررسی ارتباط و عدم ارتباط آن دو خواهیم پرداخت.

فضای آیات مورد بحث

موضوع کلی مورد بحث این آیات از آیه سی و نه سوره حج آغاز می‌گردد و تقریباً تا پایان سوره ادامه دارد. در این آیات از دو جناح و دو جریان در طول تاریخ بشر سخن گفته می‌شود. در آغاز، به افرادی که مورد ستم واقع شده‌اند و آواره گشته‌اند اجازه داده می‌شود که برای احقاق حق خود مبارزه نمایند و به عنوان یک قاعده کلی، یادآور می‌شود که درگیری در بین جامعه بشری وجود داشته و دارد و اگر ایستادگی حق‌طلبان در برابر ستم‌پیشگان نبود، جریان خداپرستی از زندگی بشر رخت برمی‌بست. تداوم دین و دینداری در زندگی انسانها در گرو همین امر است و افرادی که برای احقاق حق ایستادگی می‌کنند، اگر قدرت پیدا کنند مظاهر دینداری را گسترش می‌دهند، اما همواره بین حق‌جویان و مخالفان آنان درگیری وجود داشت. پیامبران در جبهه حق و بنیانگذار آن بودند و ستم‌کاران در برابر آنان قرار داشتند و آثار بجامانده از بشر که به عنوان میراث فرهنگی از آنها یاد می‌شود، شاهد گویای استمرار این درگیری است. آن‌گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله یادآور می‌شود که در کنار هر جریان حق که آموزه‌هایی برای سعادت بشر ارائه شده، جریان باطلی با آموزه‌هایی باطل و در لباس حق بوجود آمده است. همواره اینگونه بوده که پیامبران و رسولان آرزومند بودند که با ارائه حق، آینده‌ای موفق و سعادت‌مند برای بشریت ترسیم شود و حق برای همیشه بر باطل پیروز شود، اما باطل پس از شکست نخستین، لباس عوض کرده و با ردای همان حق، دوباره ظاهر می‌شود و انسانها در برابر حق و آنچه که حق‌نماست و از سوی شیطان در لباس حق ارائه شده است، مورد آزمایش قرار می‌گیرند. این آزمون، آزمونی است که در یک سوی آن دانشوران و آگاهان قرار دارند و در سوی دیگر آن افرادی که بیماری روحی و قساوت دل دارند ایستاده‌اند. البته خداوند در روند این دو جریان، در نهایت حق را موفق می‌دارد، اما

این دو جریان به عنوان ابزار آزمایش، همیشه تاریخ فراروی بشر بوده است. قرآن برای اثبات اینکه در نهایت حق بر باطل پیروز است توجه پیامبر صلی الله علیه و آله را به نمونه‌هایی عینی از تفوق حق بر باطل در عالم محسوسات جلب می‌کند، از قبیل زنده و سرسبز شدن زمین یا نزول باران، تفوق روز بر شب و چرخش آنها، تسخیر زمین و دریا و در اختیار انسان گذاشتن آنها، زنده و مرده کردن انسان و دهها نمونه دیگر که همگی بیانگر چرخش در بین متضادها و در نهایت تثبیت حیات قنوس‌وار در روی کره خاکی است. درگیری بین حق به سردمداری پیامبران و حق‌نما به سردمداری شیطان و تکرار همواره آن در زندگی بشر و پیروزی نهایی حق بر باطل، محتوا و فضای کلی مجموعه آیه‌ای از سوره حج است که آیات مورد بحث، جانمایه این محتوا می‌باشد. بنابراین این آیات، هیچ ربطی به موضوع قرائت و تلاوت ندارند و در واقع به ایده‌ها و آرزوهایی مربوط می‌گردند که هر پیامبر و نبی و بلکه هر مصلحی برای جامعه خودش دارد، اما جریان باطل به سرعت حیات دوباره پیدا می‌کند و در لباس همان حق، جبهه‌ای جدید می‌گشاید و درگیری سابق که به پیروزی حق انجامیده بود در میدان جدیدی درگیر می‌شود. نمونه روشن آن را در خود اسلام می‌توان نشان داد. پیامبر و یاران او با باطل به سردمداری قبیله قریش و به فرماندهی ابوسفیان، سالیان سال جنگید و با فتح مکه جریان باطل به ظاهر شکست خورد و شاید در این مرحله بود که در ذهن پیامبر آرزوهای بلند برای سعادت بشر نقش بست، اما آن باطل، لباس حق پوشید و از درون آن معاویه را برآورد و این بار در لباس خلیفه پیامبر با یار دیرینه پیامبر اسلام و مظهر جریان حق، یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام و شیعیان و علویان درگیر گشت و به سرکوب آنان پرداخت و به تحریف حق دست یازید. با این وصف، می‌توان گفت که این آیات در پی بیان یک قانون و سنت جاری در زندگی بشر است و ربطی به قرائت و تلاوت قرآن و مباحث مرتبط با سوره نجم ندارد؛ زیرا فضای مکی سوره نجم چیز دیگری است.

فضای کلی سوره نجم

سوره نجم، گزارش از معراج پیامبر اسلام است. گزارش از یقین و اطمینانی که برای وی در این سفر الهی چند برابر می‌گردد و آیات بزرگ الهی را می‌بیند و از اینکه

قریش به پندارگرایی روی آورده و اجسامی را به عنوان اجسام مقدس پنداشته و با توجه به فرهنگ غالب تقدّم جنس مذکر بر مؤنث در بین قبایل جاهلی، بت‌های خود را مذکر و فرشتگان را مؤنث شمرده‌اند، شکفت زده می‌شود و این همه حماقت را کاری بی‌دلیل و صرفاً بر پایه ذهنیت قبیله‌گرایی و پیروی از آبا و اجداد می‌شمارد و زائیده هواپرستی و آرزوهای بی‌اساس می‌داند و پنداری را که بت پرستان در مورد شفاعت بتان داشتند به چالش می‌کشد و یادآور می‌گردد که حتی فرشتگان هم فقط در چارچوب رضایت و اذن الهی می‌توانند شفاعت کنند، چه رسد به اجسام بی‌جانی چون بتان که هیچ کاری از دستشان نمی‌آید. سوره در ادامه یادآور می‌شود که همه این باورها از سر جهل و ناآگاهی و بر پایه پندار و دنیاگرایی است و پندار و گمان هرگز حق‌نما نیست. محتوای این آیات از محتوای آیات سوره حج کاملاً جداست. در این سوره بحث در محدوده بت پرستان مکه است که در دام جهل و پندار و خرافه دست و پنجه نرم می‌کنند و از خردورزی و عقل‌گرایی تهی هستند، اما بحث در سوره حج از یک سنت مداوم در بین بشر است و در چارچوب زندگی انسانی در سطح جهان و برای همه زمانها، موضوعی را مطرح می‌کند. قطع نظر از همه دلایل و شواهدی که محققان و پژوهشگران در زمینه عدم ارتباط آیات این دو سوره و نیز ساختگی و بی‌پایگی داستان غرانیق آورده‌اند، دقت در فضای بحث آیات دو سوره و چارچوب و موضوع بحث هر کدام، گویای عدم ارتباط آن دو است و اگر مفسرانی که در دام داستان ساختگی غرانیق گرفتار شده‌اند، یک بار بریده از شأن نزول موهوم آیات دو سوره را می‌خواندند به حتم در آن دام گرفتار نمی‌گشتند و برای اثبات بطلان قصه غرانیق هیچ نیازی به بحثهای درازدامن کلامی پیدا نمی‌کردند. گرچه بحثهای یادشده هم به طور قاطع داستان غرانیق را ابطال می‌کنند و عدم وجود حتی یک سند معتبر در نقلهای گوناگون قصه غرانیق هم در اثبات بی‌ارزشی و ساختگی بودن آن کافی است.

درباره این دو آیه و نیز داستان ساختگی غرانیق، چندین بحث عمده وجود دارد که در ذیل بدان اشاره می‌شود و به دلیل پیش‌گیری از درازدامنی در اینجا از آن صرف نظر شده است و امید است روزی، پژوهشی درباره این مباحث به طور کامل

و گسترده انجام گیرد. بحثهایی که لازم است مطرح شود عبارتند از:

۱- بررسی تاریخ و چرایی پیدایش داستان غرانیق و اینکه نخستین کسانی که بحث را مطرح کردند چه کسانی بودند و چه پس‌زمینه‌های ذهنی و گرایشهای فکری و یا غیر فکری داشتند؛

۲- بحث تفصیلی درباره سند این گزارش و تحلیل اسنادی آن بر پایه تحلیل طبقاتی مرحوم بروجردی و یا تحلیل شبکه اسنادی خوئینیل هلندی و یا تحلیل اسنادی قدما انجام گیرد؛

۳- بررسی احتمال تأثیرگذاری یا عدم تأثیرگذاری جریانات سیاسی صدر اسلام و بویژه جریان امویان در پیدایش و یا گسترش داستان غرانیق در بین مفسران؛

۴- بحث تفسیری تفصیلی درباره مکی و مدنی بودن آیات مورد بحث و آیات سوره نجم و یافتن زمان تقریبی نزول هر کدام از آیات برای روشن شدن تفاوت ساختاری و محتوایی دو سوره مورد بحث؛

۵- جمع‌آوری، تدوین و طبقه‌بندی همه اظهار نظرها در حوزه‌های گوناگون تفسیری، کلامی، سیاسی، فقهی، اصولی و فرقه‌ای و تبیین چرایی و چگونگی تأثیرپذیری از یکدیگر و نیز بیرون کشیدن و جمع‌بندی پاسخهای دانشوران مسلمان در برابر ایرادهای مطرح شده؛

۶- جمع‌آوری و تحلیل بهره‌گیریهای سیاسی از این شأن نزولها در درگیریهای که بین مسلمانان و غیر مسلمانان اتفاق می‌افتاد و در آن از مباحث اعتقادی و فرهنگی علیه یکدیگر بهره گرفته می‌شد؛

۷- پژوهشی در سبک‌شناسی آیات مکی و مدنی و نیز بررسی مفردات آیات سوره حج و سوره نجم برای روشن شدن مقدار پیوند و عدم پیوند آیات دو سوره.

۲. نگاه مرحوم آیه‌الله معرفت به افسانه غرانیق

آیه‌الله معرفت از دانشوران بزرگ و مطرح در حوزه علوم قرآنی، بحث ارزشمند و دقیقی در مورد افسانه غرانیق ارائه کرده است. شایسته است در اینجا برای متمیم فایده و آگاهی بیشتر خوانندگان از بی‌پایگی افسانه غرانیق خلاصه‌ای از دیدگاه وی

را نقل کنیم:

مرحوم آیه الله معرفت نخست با بررسی سند این افسانه، آن را داستانی ساختگی معرفی می کند که از سوی داستان سرایان، ساخته و پرداخته شده است و به تابعین و از بین صحابه به ابن عباس نسبت داده شده است، در حالی که هرگز با سند مسلسل به هیچ صحابی نسبت داده نشده و حتی انتساب آن به ابن عباس هم انتساب به صحابی به حساب نمی آید؛ زیرا ابن عباس سه سال پیش از هجرت به دنیا آمده است. بنابراین نمی توانست شاهد چنین داستانی باشد. از این رو داستان از سوی هیچ کسی مستند به فردی نیست که بتواند شاهد آن باشد. از طرف دیگر، همه پیشوایان حدیث به دروغ بودن این داستان گواهی داده و طرق اتصال گزارش را سست دانسته اند.

آیه الله معرفت، سپس سخن شماری از بزرگان حدیث را درباره بی اعتباری سند این افسانه نقل می کند و حتی از افرادی نام می برد که درباره دروغ بودن این افسانه کتابی مستقل نگاشته اند.

وی یادآور می گردد که حتی اگر این داستان سند قابل توجه هم می داشت باز هم بی اعتبار بود؛ چون از دیرباز همه دانشوران مهم مسلمان دروغ بودن آن را اعلام داشته اند. از آن گذشته، این داستان با صراحت قرآن درباره خودش در تضاد و تناقض است؛ زیرا قرآن درباره خود می گوید: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت/ ۴۲)؛ «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید؛ وحیی است از حکیمی ستوده». و از همه گذشته این افسانه در پی در هم ریختن اساس و بنیان دین و استوارترین پایه آن است.

مرحوم آیه الله معرفت سپس دیدگاه شماری از بزرگان از قبیل سید مرتضی علم الهدی، امام فخر رازی و علامه طباطبایی را نقل می کند و در ضمن یادآور می گردد که قاضی عیاض دلایل بسیاری در بی اعتباری این داستان آورده است. وی گزیده ای از آن را در این کتاب نقل کرده است.

وی سپس به نقد محتوایی این داستان می پردازد و سه دلیل عمده برای نادرستی آن ارائه می کند. این دلایل عبارتند از:

۱- تناقض این داستان با قرآن؛ وی در این مورد به شماری از آیات استدلال می کند که بر محفوظ بودن قرآن از هرگونه دست برد صراحت دارد و نیز به آیاتی استدلال می کند که گویای عدم تسلط شیطان بر بندگان صالح خداوند، بویژه بر پیامبر ﷺ است. این آیات عبارتند از: آیات ۱ تا ۵ نجم، ۲۱ مجادله، ۷۸ نساء، ۴۴ تا ۴۶ حاقه، ۹ حجر، ۶۵ اسراء، ۹۹ نحل و ۲۲ ابراهیم که برای مراعات اختصار متن آنها را نقل نمی کنیم.

۲- تنافی داستان با مقام عصمت؛ وی با نقل سخنانی از دانشوران پیشین و نیز با ارائه دلایلی چند، لزوم عصمت در پیامبر ﷺ را اثبات می کند و آنگاه یادآور می شود که این داستان، وجود عصمت در پیامبر را نفی می کند و نتیجه آن زوال اعتماد به نبوت است و موجب می گردد که در همه احکام، تکالیف و قوانینی که آن حضرت آورده اند، تردید کنیم.

۳- ناهماهنگی در ساختار و محتوا؛ این داستان با دیگر آیات قرآنی از نظر ساختار و محتوا ناهماهنگ و ناسازگار است. آیات قرآنی از انسجام و تناسب بالایی برخوردار است، در حالی که در جملات این گزارش به عنوان سخنان القایی شیطان بر زبان پیامبر ﷺ، هیچ انسجام و هماهنگی دیده نمی شود و اگر چنین سخنانی را پیامبر ﷺ به عنوان قرآن بر زبان جاری می ساخت قطعاً برای مخالفان بهانه خوبی برای دشمنی با پیامبر ﷺ و نفی اعجاز قرآن می شد و به حتم در تاریخ منعکس می گشت.

آیه الله معرفت، سپس دیدگاه استاد حسنین هیکل را در مورد واهی و بی اعتبار بودن داستان غرانیق نقل می کند و نقدی را که هیکل بر معتقدان به داستان وارد نموده تا حدودی با تفصیل می آورد. وی آنگاه نظریه خویش را بیان می کند و دلایل کسانی را که موضوع را مطرح کرده و به آن دلایل استدلال نموده اند، به نقد می کشد. وی در مورد آیه ۷۴ سوره اسراء که طرفداران افسانه غرانیق به آن تمسک کرده اند، می نویسد: این آیه تصریح دارد که پیامبر اسلام هرگز به سوی آنان متمایل نگشت؛ زیرا در این آیه از واژه «لولا» استفاده شده است که گویای آن است که ما تو را نگه داشتیم. بنابراین آیه می گوید که اگر تو را استوار نمی داشتیم، هرآینه

نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی؛ حال که نگه داشتیم چنین تمایلی پیش نیامده است.

اگر این آیه به چیزی دلالت کند، آن چیز قطعاً این است که خداوند متعال عنایت خاصی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشت و همین امر موجب شده بود، که همواره عنایت الهی مانع از هرگونه لغزش گردد. بنابراین، این آیه دربردارنده سلامت شریعت از هرگونه تحریف است.

مرحوم آیه الله معرفت در مورد آیه ۵۲ سوره حج که معاندان اسلام در ارتباط با این داستان مطرح و به آن تمسک می کنند، یادآور می شود که این آیه هیچ ارتباطی با این داستان پیدا نمی کند؛ زیرا این آیه به یک جریان کاملاً طبیعی اشاره دارد که همواره در دل مصلحان بزرگ بوجود می آید. وی می نویسد: «این پدیده طبیعی در حقیقت همان استوارسازی مبانی دعوتهای اصلاحی مصلحان و تثبیت بنیانها و پایه های آن بدون پیدایش هرگونه لغزش و نابودی و فساد در آینده است و اینکه شریعت الهی در بین همه مردم و همه ملتها به اجرا درآید و در همه جهان شکوفایی و درخشش داشته باشد. این آرزوی هر رسول و نبی و بلکه هر مصلح مخلص به دین است، اما دسیسه های فسادپیشگان و گمراهان، همواره مانع از تحقق این آرزو می شود، ولی دسیسه های این قبیل افراد نتیجه نمی دهد؛ زیرا این دسیسه ها از شیطان است و دسیسه شیطان ضعیف است.

از آن گذشته خداوند در چندین آیه از قرآن وعده یاری خوبان و رسولان خود را داده است. از قبیل آیه ۲۱ سوره مجادله، ۲۵ سوره حدید، ۱۷ سوره رعد و موارد دیگر، بنابراین، این دین از دست برد انحراف گران سالم بوده و خواهد بود، همان گونه که خداوند فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر/۹)؛ همانا ما خود ذکر را فرو فرستادیم و ما خود او را نگهداریم.

مرحوم استاد آیه الله معرفت یکی از شیفتگان و عاشقان قرآن بود و در طول زندگی پربار خود همواره از کیان قرآن دفاع کرد. یاد و نام او را گرامی داشته و این نوشته را به روح پرفتوح آن مرد بزرگ تقدیم می کنم. روحش شاد و نامش گرامی باد.

کتاب شناسی

۱. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *زاد المسیر*، تحقیق محمد بن عبدالرحمان، بیروت، دار النشر للطباعة و النشر، ۱۴۰۷ ق.
۲. ابن عربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، *احکام القرآن*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر، بی تا.
۳. ابن عطیه اندلسی، ابومحمد عبدالحوم، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، لبنان، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرّم، *لسان العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۵. بغوی، حسن بن مسعود، *معالم التنزیل*، تحقیق خالد عبدالرحمان العکک، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۶. ثعلبی، احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، تحقیق محمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۷. سمرقندی، ابولیت، *تفسیر السمرقندی*، تحقیق محمود مطوجی، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. همو، *مجمع البیان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. طبری، ابن جریر، *جامع البیان*، تحقیق خلیل المعین، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. عقیق نیشابوری، ابوبکر، *ترجمه قرآن کریم*، به کوشش محمد مهیار، قم، کلیدر، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بی تا.
۱۵. فولادوند، محمدمهدی، *ترجمه قرآن کریم*، تهران، دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
۱۶. فیض کاشانی، ملامحسن، *التفسیر الصافی*، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، *ترجمه قرآن کریم*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۷۸ ش.
۱۸. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، *اسباب نزول الآیات*، قاهره، مؤسسه الحلبي، ۱۲۸۸ ق.
۱۹. الهی قمشه ای، مهدی، *ترجمه قرآن کریم*، ویرایش حسین استادولی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.